



مهمانهای ناخوانده

داستانهای چشم قلمبه ۱

بعد رفت و در را باز کرد چشمش افتاد به آقا سگه که از نوک دماغش آب می چکید. آقا سگه دمش را تکان داد و گفت: خاله پیر زن هوا سرده می شه؟ خاله پیر زن حرفش را قطع کرد و گفت: حتما تو هم جایی را نداری؟ اشکال نداره مادر جان بیاتو فقط با خانم گریه کاری نداشته باشی ها. و اینطوری شد که ...

سگ هم مهمان خانه او شد. آخر از همه هم آقا گاوِه آمد و با آن هیکل گنده کلی زور زد تا از در خانه پیر زن رد شد خلاصه آن شب بارانی گذشت و تمام مهمان هادر کنار هم استراحت کردند.